جلسه 686

چهارشنبه 21/10/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به فرمایش محقق عراقی بود در جمع بین حکم واقعی وظاهری. ایشان فرمایششان به دو بخش تقسیم می شود:

یک بخش برای حل تضاد هست بین این دو حکم. یک بخش برای حل اشکال نقض غرض.

برای حل اشکال تضاد ایشان فرموده: اگر ما ثابت کنیم موضوع حکم واقعی غیر از موضوع حکم ظاهری هست تضاد برطرف می شود. مثلا اگر ثابت کنیم آنی که سفید است این دیوار است، آنی که مشکی است این پارچه است تضاد برطرف می شود دیگر. ما هم در حکم واقعی و ظاهری می خواهیم همین کار را بکنیم.

ایشان فرموده اند: شارع اگر بگوید شرب التتن حرام، بعد بگوید إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال. موضوع برای حکم واقعی مختلف می شود با موضوع حکم ظاهری. موضوع حکم واقعی می شود ذات شرب تتن در رتبه سابقه بر عروض حرمت وعروض شک در حرمت. چون محمول شد حرامٌ، موضوع شد شرب التتن، موضوع در رتبه سابقه بر حکم است. پس شرب التتن حرام شد ذات شرب تتن در مرتبه سابقه بر حرمت و شک در حرمت. اما إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال، این هو ضمیر برمی گردد به شرب تتن، اما شرب تتن در رتبه لاحقه بر شک در حرمت. می گوید اگر شرب التتن مشکوک الحرمة باشد حالا می گوئیم که او حلال است. پس شد دو تا مرتبه از ذات شرب تتن. مرتبه سابقه بر شک در حرمت موضوع حرمت است، مرتبه لاحقه بر شک در حرمت موضوع برای حلیت است، تضاد برطرف شد. اما اگر مولا می گفت شرب التتن مشکوک الحرمة حلال به نحو توصیف، آنوقت می گفتیم مولا چرا اینجوری می گوئی؟ تو که اینجور می گوئی دیگر نمی شود شرب التتن حرام مطلق باشد. چرا؟ برای اینکه یک شرب التتن هست در یک مرتبه موضوع، حالا گاهی لابشرط از وصف لحاظ می شود . گاهی بشرط شیء از وصف لحاظ می شود. مثل هر مطلق ومقیدی. مطلق ومقید آن طبیعت در مطلق همان طبیعت در مقید هست. اگر بگوئید رقبه مؤمنه این طبیعت رقبه همان طبیعت رقبه در اعتق رقبة هست، یک طبیعت رقبه است، در مرتبه واحده، چه او را لابشرط موضوع حکم قرار بدهید و چه بشرط وصف موضوع حکم قرار بدهید. آنوقت موضوع در شرب التتن حرام می شود این طبیعت شرب التتن، آنوقت همین شرب التتن با وصف مشکوک الحرمة می خواهد بشود حلال. خب این می شود تضاد در دو حکم. مثل همه موارد مطلق ومقید ایشان می گوید همین است دیگر، تضاد هست. اگر شما بطور مطلق بگوئید اکرام العالم واجب بعد بگوئید اکرام العالم الفاسق لیس بواجب، خب تضاد هست بین این دو حکم، ولذا حمل مطلق بر مقید می کنیم. چون در رتبه واحده موضوع را لحاظ کردید در جمله وصفیه. اما در جمله شرطیه موضوع را در رتبه لاحقه بر عروض شرط لحاظ می کنید. إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال این هو می خورد به این شرب التتن بعد از عروض مشکوک الحرمة بودن بر آن. این مرتبه ذات مرتبه متأخره از عروض این شک در حرمت خواهد بود، ولذا تضاد برطرف می شود.

محقق عراقی می گوید فرق جمله وصفیه و شرطیه این است که: در جمله وصفیه شما همین ذات را در رتبه واحده لحاظ می کنید، یک وقت می گوئی العالم واجب الاکرام، یک وقت می گوئی العالم العادل واجب الاکرام. منتهی تارة لابشرط از وصف و اخری بشرط شیء از وصف. ولذا این ذات در مرتبه واحده می خواهد موضوع باشد برای دو حکم، لذا تضاد پیش می آید. اما اگر جمله شرطیه باشد، مثل إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال دیگر مرتبه این شرب التتن در این جمله شرطیه مرتبه متأخره از عروض این شک در حرمت هست. این مرتبه غیر از آن مرتبه سابقه بر عروض این وصف هست که موضوع بود در شرب التتن حرام.

ایشان مثال می زند، می گوید: مولا امر می کند به نماز، ذات نماز در رتبه سابقه بر امر از آن انتزاع می شود عنوان الصلاة. اما همین ذات در رتبه لاحقه بر امر و انبعاث از امر از آن انتزاع می شود عنوان اطاعة الامر. خب این اطاعة الامر از ذات نماز انتزاع شد اما در رتبه لاحقه بر عروض امر و انبعاث از امر، از این نماز در رتبه لاحقه انتزاع کردیم عنوان الاطاعة را. اینجا هم همینجور است.

اقول: این فرمایش دو تا نقض دارد:

نقض اول: این است که اگر اینجور است، در همان مثال العالم واجب الاکرام، خب مولا بجای اینکه بگوید العالم الفاسق محرم الاکرام می گوید إذا کان العالم فاسقا فهو محرم الاکرام، جمله را شرطیه می گیرد، آیا مشکل تضاد حل می شود؟ چون عالم در رتبه متأخره بر عروض وصف فاسق بودن موضوع شد برای وجوب اکرام، در رتبه لاحقه بر عروض وصف فاسق بودن موضوع شد برای حرمت اکرام، این باعث می شود آن العالم واجب الاکرام به اطلاق خودش باقی بماند؟ معنای اینکه تضاد ندارد یعنی عالم مطلقا بشود واجب الاکرام، وآن إذا کان العالم فاسقا فهو محرم الاکرام هم سر جای خودش محفوظ باشد. آیا وجدان این را می پذیرد؟

سؤال وجواب: محقق عراقی گفت مشکل تضاد حل می شود، کار به مشکلات دیگر مثل نقض غرض نداریم، اما ما احساس می کنیم مشکل تضاد را در همین مثال.

نقض دوم اگر شارع بگوید إذا کان شرب التتن مقطوع الحرمة فهو حلال، به نحو جمله شرطیه می گوید، منتهی وصف می شود مقطوع الحرمة، آیا تضاد برطرف می شود؟ کجا تضاد برطرف می شود.

پس معلوم می شود تضاد که در حکم واقعی وظاهری نیست نکته نبودن تضاد چیز دیگری است او را پیدا کنید.

و واقعا خلاف وجدان است که بگوئیم اگر شارع به نحو وصف بگوید شرب التتن مشکوک الحرمة حلال با شرب التتن حرام تضاد دارد، اما اگر به نحو جمله شرطیه بگوید إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال، تضادی نیست. این حرفها خلاف وجدان است.

وجواب حلی این است که: جناب آقا ضیاء! اگر بنا باشد مشکلات با تعدد عنوان حل بشود، به نحو جمله وصفیه که شما مطرح کردید که شرب التتن حرام وشرب التتن مشکوک الحرمة حلال، لزومی ندارد این شرب التتن را در موضوع حکم ظاهری اخذ کنید. بگوئید مشکوک الحرمة حلال، آن هم بشود شرب التتن حرام، چرا مطلق و مقید می کنید؟ بکنید دو تا عنوان مباین. یعنی مباین در مفهوم، ولو مصداقا مثل عنوان عالم و فاسق مصداقا یک جا مورد اجتماع هستند. چرا مطلق ومقید فرض می کنید بعد می گوئید محال است شارع بگوید شرب التتن مشکوک الحرمة حلال. اصلا شرب التتن را حذف کنید، در موضوع حایت ظاهریه که شرب التتن اخذ نشده است. تازه جمله وصفیه باشد که بهتر است. دو تا عنوان مستقل، شرب التتن حرام، مشکوک الحرمة حلال، دو تا عنوان مستقل بکنید. اگر واقعا تعدد عنوان مشکل را حل می کرد که آدمهای زرنگ تری بودند که می آمدند با عنوان هایی مشکل را حل می کردند، اما مشکل با تعدد عنوان حل نمی شود.

جناب آقا ضیاء! این حرفهایی که شما زدید که در شرب التتن حرام إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة فهو حلال ذات در دو مرتبه هست، ذات شرب تتن در مرتبه سابقه بر شک در حرمت موضوع حرمت قرار گرفته است. ذات در مرتبه لاحقه بر عروض شک در حرمت موضوع حلیت قرار گرفته است. این آخرش می شود تعدد عنوان. تعدد عنوان که مشکل را حل نمی کند. اگر تعدد عنوان مشکل را حل می کرد پس مولا می گفت اکرام عالم واجب است مطلقا، اکرام فاسق حرام است مطلقا. هر چه به مولا می گفتند پس عالم فاسق چه می شود؟ می گفت هر چه. واجب است حرام است، بکن نکن. می گفتیم آخه این چه مولائی است، بالاخره من اکرام بکنم عالم فاسق را یا نکنم؟ مولا می گوید من نمی دانم، هر عالمی باید اکرام بشود، هیچ فاسقی نباید اکرام بشود. تعدد عنوان است حرف دیگری هم نزنید.

اینکه نمی شود این خلاف وجدان است.

مثل اینکه ده تا آب داخل اتاق است، مولا بگوید با آبی که داخل اتاق است از مهمانها پذیرائی کنید. انحلالی است دیگر. از آن طرف هم می گوید کاری که غصب مال مردم است انجام ندهید. می گویند جناب مولا! پنج تا از آن ظرف آبها مال غصبی است چه کنیم؟ می گوید من دیگر قانونم را صادر کردم گفتم از آبی که در اتاق است برای پذیرائی از مهمانها استفاده کنید آن اطلاق دارد شامل این پنج تا آب هم می شود. هر کاری که غصب است انجام ندهید آن هم شامل این پنج تا آب می شود. به دو عنوان. می گویند جناب مولا! بالاخره ما این پنج تا آب غصبی را ببریم جلو مهمانها یا نبریم. وجدانا آیا این مولا می تواند بگوید من هم آن اراده ام نسبت به بردن آب در اتاق برای پذیرائی مهمانها مطلق است انحلالی است شامل این پنج تا آب غصبی هم می شود، و هم آن کراهت لزومیه ام نسبت به غصب شامل این پنج تا آب می شود؟

اصلا خود شما مولا و ما عبد شما، آیا وجدانتان این اجتماع اراده و کراهت را می پذیرد یا احساس تضاد می کنید؟ قطعا احساس تضاد می کنید.

یک نکته دیگر هم در رابطه با فرمایش محقق عراقی عرض کنم: در این مثال جمله شرطیه و وصفیه کیفیت لحاظ فرق می کند و الا ملحوظ واحد است. ما خیلی مماشات کردیم که گفتیم فوقش مثل تعدد عنوان می شود. اما تعدد عنوان نیست. إذا کان شرب التتن مشکوک الحرمة این کیفیت لحاظمان فرق می کند با آن شرب التتن مشکوک الحرمة حلال، والا ملحوظ در هر دو طبیعت شرب تتن است. ملحوظ یکی است، کیفیت لحاظ گاهی به این نحو است که این ملحوظ را در رتبه متأخره می بیند، گاهی در رتبه متقدمه بر عروض آن وصف می بیند. و الا ملحوظ واحد است، ملحوظ در هر دو شرب التتن است، کیفیت لحاظ فرق می کند. مثل اینکه شما یک وقت لحاظ می کنی ابتدا از سمت راست به سمت چپ، یک وقت در کیفیت لحاظتان از سمت چپ به سمت راست در ذهنتان لحاظ می کنید. یا مثلا یک وقت لیوان را از سمت پائین به سمت دهانه آن لحاظ ذهنی می کنید و یک وقت برعکس از سمت دهانه آن به سمت پائین لیوان لحاظ می کنید. ملحوظ یکی است، ملحوظ این لیوانی است که یک طرفش باز است یک طرفش بسته. کیفیت لحاظ فرق می کند.

پس این فرمایشات محقق عراقی برای حل تضاد که به درد نخورد.

اما ایشان برای حل مشکل نقض غرض هم مطالبی فرموده که تعجب آمیز است. فرموده: مولا وقتی اراده می کند مثلا شما نماز بخوانید. این اراده مولا به نماز تعلق گرفته است. نماز دو جور مقدمه دارد: یک مقدمه اش در رتبه سابقه بر امر مولاست، مثل ستر. قبل از اینکه مولا امر به نماز هم بکند ستر مقدمه نماز است دیگر. مثل اینکه نصب سلم مقدمه صعود الی السطح است ولو مولا امر نکند به صعود الی السطح. خب این اراده مولا نسبت به یک شیء مثل نماز اقتضاء می کند حفظ آن شیء را از ناحیه این مقدمه که مقدمه بودنش سابق است بر امر مولا.

اما یک سری مقدمه ها هست در طول امر مولا است. مثل چی؟ مثل تصدی مولا نسبت به ابراز خطاب امر. اینکه مولا می گوید صل، این قبل از اراده مولا که اصلا مقدمیت نداشته است ابراز خطاب امر. بعد از اینکه مولا اراده کرد نماز را، بعد از اراده مولا آنوقت مولا می بیند که برای رسیدن به این مراد تشریعی اش باید به عبد بگوید که یا عبدی قم فصل. و الا قبل از اراده مولا امر مولا مقدمیتی ندارد. بعد از اراده مولاست که مولا می بیند برای رسیدن به مراد تشریعی اش باید خطاب امر به مکلف متوجه کند. این خطاب امر مقدمیتش در طول اراده مولا هست نسبت به ذات فعل. دیگر نمی تواند آن اراده به ذات فعل اقتضاء بکند حفظ این مقدمه متأخره را، چون اصلا وقتی مولا اراده می کند ذات فعل را، هنوز نطفه مقدمیت این ابراز خطاب منعقد نشده است. در رتبه متأخره است مقدمیتش. مولا وقتی اراده می کرد به ذات فعل که مقدمیت نداشت این ابراز خطاب امر. ستر مقدمیت داشت برای نماز، بله آن امر به نماز اقتضاء کرد حفظ نماز را از حیث مقدمیت ستر. اما از حیث این مقدمه متأخره که نطفه اش بعدا منعقد می شود و مقدمیتش بعدا شکل می گیرد، نسبت به او که اصلا ساکت است.

ایشان می فرماید: وقتی نسبت به او ساکت بود، پس مولا می تواند اراده بکند ذات نماز را، بعد بگوید خب حالا حساب کنیم ببینیم آیا مصلحت هست ما اراده مستقلی بکنیم که خطاب امر صادر بکنیم یا مصلحت نیست. اینها ربطی به آن اراده ذات فعل ندارد. آن اراده ذات فعل نسبت به این مقدمه های متأخره ساکت است. بعد از اینکه اراده مولا به ذات فعل تعلق گرفت، بعد مولا می نشیند کلاهش را قاضی قرار می دهد، می گوید مصلحت در نماز آیا اینقدر هست که من حفظ کنم این مرادم را با توجیه خطاب اقم الصلاة؟ می بیند بله این مقدار مصلحت هست، می گوید اقم الصلاة. بعد حساب می کند می بیند مکلف علم پیدا نکرد به این خطاب واقعی اقم الصلاة شد شاک در وجوب نماز، مولا باز هم کلاهش را قاضی می کند که آیا مصلحت هست که آن مرادمان را با خطاب جدیدی به نام إذا شککت فاحتط صادر کنیم و حفظ کنیم آن مراد تشریعی مان را با این خطاب ظاهری، یا مصلحت نیست. گاهی می بیند مصلحت هست، مثل وجوب احتیاط در دماء. گاهی می بیند مصلحت نیست، مثل شبهات تحریمیه در امور غیر مهمه. شرب التتن حرام إذا شککت. مشکلی نیست.

نگوئید آقا نقض غرض پیش می آید؟ نه، آن غرض از حکم واقعی نسبت به این مقدمه متأخره اصلا ساکت است. این اراده حفظ آن مراد تشریعی مولا توسط این خطاب امر (حالا یا خطاب واقعی یا خطاب ظاهری) این یک اراده مستقله است ربطی به آن اراده ذات نماز ندارد. این یک اراده مستقله است ممکن است یک جا باشد یک جا نباشد. نقض غرض چرا پیش بیاید؟ آن اراده ذات نماز که اقتضاء نمی کرد مولا در فرض شک مکلف امر به احتیاط بکند. پس چه نقض غرضی؟

اگر می گوئید پس چرا شما اراده امر به احتیاط نکردی؟ مولا می گوید نمی خواهم مردم را اذیت کنم. چه نقض غرضی؟ دو تا غرض مستقل است، غرض در ذات نماز هیچ اقتضاء نمی کند که امر به احتیاط بکند. غرض ثانی نسبت به ابراز خطاب، خب مراتب دارد، خطاب امر واقعی می کند، اما خطاب امر ظاهری ممکن است مصلحت نباشد نمی کند. فأین نقض الغرض.

این محصل فرمایش محقق عراقی که در رابطه با نقض غرض است.

اقول: جناب محقق عراقی! خب می توانستیم آسانتر و راحت تر این مطلب را بگوئیم که هیچ کس ایراد نگیرد. بگوئیم: غرض از جعل وجوب نماز محرکیت لزومیه نحو الصلاة هست لا مطلقا بل علی تقدیر الوصول. غرض محرکیت لزومیه امر به نماز است علی تقدیر الوصول. پس قبل از وصول غرض مولا محرکیت لزومیه نیست، آن کسی که دوست دارد احتیاط کند اهلا وسهلا، اما غرض مولا از اقم الصلاة محرکیت لزومیه علی تقدیر عدم الوصول نیست، بلکه علی تقدیر الوصول است. این را از کجا کشف کردیم؟ هم از ارتکاز عقلاء در خطابات عقلائیه، وهم از برائت شرعیه که قبل از وصول گفت لازم نیست احتیاط بکنید. کشف کردیم غرض مولا ضیق فم الرکیة است، از اول غرضش مضیق است. محرکیت لزومیه امر مولا علی جمیع التقادیر نیست بلکه علی تقدیر الوصول وقیام الحجة علیه است. خب دیگر برائت در فرض عدم وصول که نقض غرض نمی شود. غرض ندارد مولا به نحو غرض لزومی که محرکیت لزومی امر باشد حتی لو لم یصل الامر. نقض غرض هم حل می شود. شما از اول بگوئید غرض به این مقدار بود بیشتر نبود.

اما این مطالبی که شما درست کردید ما هر چه فکر می کنیم اصلا درست نیست. حرف اول ما این است که: در آن مثال ابراز خطاب آن چیزی که تأخر دارد مقدمیت ابراز الخطاب نیست. مقدمیت آن قبلا هم بوده است. مولا اگر هیچ اراده هم نکند که مکلفین نماز بخوانند، عادتا مردم بدون توجیه خطاب امر نماز نمی خوانند. انبعاث مردم از خطاب امر توقف دارد بر وجود امر. این توقف که از ازل هست. قبل از خلق آدم و عالم از خدا سؤال می کردید که خدایا آیا انبعاث از امر شما که مردم منبعث بشوند از امر شما به نماز توقف دارد بر اینکه خطاب امر از شما صادر بشود؟ خدا می گوید بله توقف دارد، ولی فعلا ما خطاب امری نکردیم، طبعا نه خطاب امری هست و نه این مقدمه موجود است. خطاب امر مقدمیت دارد نسبت به انبعاث مردم از بعث مولا، چه وجود پیدا کند این خطاب امر و چه وجود پیدا نکند، چه مولا اراده بکند چه نکند به نحو قضیه حقیقیه. مثل اینکه می گوئیم نصب سلم مقدمه صعود الی السطح است ولو اصلا نردبانی در بازار نباشد، اصلا زلزله آمده نعوذ بالله بلاد زیر و رو شده، ولی مقدمیت نصب سلم للصعود الی السطح که از بین نمی رود، منتهی وجود ندارد مقدمه و ذی المقدمه.

اینجا هم همینطور است، قبل از اراده مولا مقدمیت دارد خطاب امر مولا نسبت به انبعاث مردم نحو الصلاة، ولکن موجود نیست این مقدمه. پس نگوئید توقف دارد مقدمیت بر اراده مولا. وجود مقدمه متوقف است.

مثل این می ماند که: گاهی اگر مولا امر نکند مکلفین را به صعود الی السطح، یک عده ای در بازار نردبان درست نمی کنند. باید مولا بگوید فردا مردم باید بالای پشت بام بروند تکبیر بگویند مثلا، بعد یک عده ای در بازار مقدماتش را فراهم می کنند تهیه سلّم می کنند. پس مقدمه وجودش توقف دارد بر اراده وخطاب امر مولا، نه مقدمیت. وجود مقدمه توقف داشته باشد بر اراده مولا که مهم نیست. چون مولا به نحو قضیه حقیقیه می گوید هر چیزی مقدمه این نماز است من می خواهم حفظ و تحصیل بشود.

واصلا یک سؤالی می کنم: مولا اراده که می کند که ما نماز بخوانیم، این اراده مولا در این حال که من جاهل به وجوب نمازم، این اراده مولا هست یا نیست؟ همان اراده به ذات فعل ارادة لزومیة لایرضی بالخلاف آن اراده هست یا نیست؟ اگر هست چطور می شود مولا از یک طرف در این حالی که ما جاهلیم به وجوب نماز اراده لزومیه دارد که ما نماز بخوانیم، از آن طرف می بیند که الان اگر امر به احتیاط نکند ما نماز نمی خوانیم. با اینکه مرادش نماز خواندن ماست به نحوی که راضی به ترک آن نیست. آیا می شود مولا نه تنها اراده نکند ما احتیاط کنیم بلکه خودش ما را به ترک احتیاط ترغیب کند؟ بگوید رفع عن امتی ما لایعلمون؟ آقا وقتی می گوئید احتیاط کنید یعنی لازم نیست نماز بخوانید در حال جهل، این چه جور جمع می شود با آن اراده لزومیه شما در این حال جهل که همه نماز بخوانند به نحوی که راضی به ترک آن نیستید؟ اینها چه جور با هم جمع می شود؟ اگر می گوئید که آن اراده لزومیه الان نیست، این را صریحا بگوئید، بگوئید همان اراده به ذات فعل در حال جهل مکلف نیست. که این عرض ما بود. اما شما می گوئید آن اراده لزومیه هست ولی در عین حال مولا بجای اینکه مقدمات حصول مرادش را فراهم کند مانع تراشی می کند می گوید بندگان من لازم نیست احتیاط کنید، لازم نیست نماز بخوانید احتیاطا. خب این چه مراد لزومی تشریعی است که مولا دارد؟ اینها با هم جمع نمی شود. ولذا این بیان محقق عراقی هم ناتمام است.

سه بیان دیگر هست که بررسی می کنیم.